

درین حاجت میجوید او را بخایید
 که شریان درین بنه بر افکند
 درین عکس او را بخایید
 معاشل هر دو مانک خیزید و در
 که او را کنوا آمدن از جوی بود
 شد چند روزی در کار کار
 بخاراکت سید مکیه گزار
 بهر شرا بریدت در خاک جوی
 بهر استند او این زمانه بر کوه
 من امر و ز خواهم جویم
 که در ملک دانا باشد مرا
 دهم دختر خورشید من مرد را
 مباد که بن بویس باشد کیس
 بوین تا نباشند بد بد تیرس
 بهر یکدیگر تاجر رنگین دین
 خود را آمد منکره ای بدس
 که تو از آنجا گشت بگو
 یکسیدن مانک زده ندش

نه بگذشت هر تیر از قد او
 ایست در وی بتارده پناه
 ز سبک سپید بود خندق تمام
 بود چند کس در بیان حصا
 پریدنی که مرغ در اینجا
 علی چون رسید اندران جوی
 بریده بیگانه که بر خطر
 بشهر علو و ما نه تنها غریب
 چو ایست اینجا علی انتظار
 نی یاران نه مردی و نه توشه
 نمانده دو چشم اندر حصا
 به پیش معاشل در آنکه جوی
 که شد شپه واری بیای که بدید

درین جا